



۲۰۱۹/۰۸/۲۸



دکتور زمان ستانیزی

## از کج فهمی تا کج قلمی



### مقدمه:

بیشترین خساره نیم قرن اخیر در افغانستان از دست دادن اخلاق و ادب است، خصوصاً در مواردی که به قضاوت در مسائل دین و دولت مربوط میگردد. از بد بدتر اینکه این بی ادبی خصلت آنانی شده که به علم و دانش تظاهر میکنند، ولی عمل نمی کنند. عده ای از همین عالم نماها اصول مناظره علمی را مراعات نمی کنند، به تحصیل، تجربه، تخصص، اعتبار حیطة مسلکی، یاهم مدرک و سند و درجه تحصیل علمی اشخاص وقع نمی گذارند، و روش مباحثات «علمی» شان تحت تهدید خودسری ها و شعاربازی ها ذهنیت عام را مغشوش و قسماً منحرف می سازد. بی اعتنایی، توهین، تمسخر و استهزا به دانش و دانشمندان رسم عام گردیده، تازه نگری و خلاقیت در اندیشه و تفکر نزد شان جرم پنداشته میشود.

### طرفین مناظره:

چندی قبل مضمونی نوشتم که زیر عنوان "چرا کلیدی ترین کلمات اعلامیه ۱۲۹۷ شاه امان الله تحریف و تعدیل شده است؟" در روزنامه راه مدنیت در کابل نشر شد.

شخصی به نام کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی از آن عمداً برداشت نادرست و مغرضانه کرده عوض مقابله با دیدگاهم به توهین و تحقیر شخص خودم پرداخته. هیچ کدام این مایه تعجب نیست چون چند سال قبل که با ایشان در همین موضوع مشاجره قلمی داشتم او گردانندگان افغان جرمن آنلاین را مجبور کرد که مضامین بنده را نشر نکنند و در مقابل ده ها مضمون علیه نوشته های تحریف شده من نشر کردند تا چنین وانمود کنند که گویا من در مقابل اعتراضات شان جوابی نداشتم. چون افغان جرمن آنلاین بیطرفی مطبوعاتی را رعایت نکرد، ناگزیر جوابات و توضیحات را در سایت انترنیتی (stanizai.com) تحت عنوان «تناقض در استدلال سیستانی» نشر کردم که در دسترس خوانندگان قرار دارد. زمانی که بعداً تلویزون زرین بالای همان موضوع میز مدور تشکیل داد و از آقای سیستانی چندین بار دعوت به عمل آورد تا در آن حصه بگیرند، حاضر نشدند.

در قاموس آقای سیستانی اصطلاح عفت قلم و حرمت کلام موجود نیست زیرا وی تحقیر و تمسخر دیگران را «وطنپرستی» پنداشته بی حرمتی ها را در لفافه القاب «علمی» جایز می پندارد. من با این روش او نه برابری کرده

می توانم و نه تربیه خانودگی ام به من اجازه میدهد به شخصیت کسی تعرض کنم. ولی حق دارم با نظریات شان با رعایت ادب در چهارچوب اصول مناظره علمی مقابله کنم. هدف این نوشته همین است و بس.

## تفاوت دیدگاه ها:

تا آنجایی که به دیدگاه سیاسی مربوط است به این شناخت از آقای سیستانی استناد می کنم:

«آقای نجیب سخی در سلسله مقالات شان زیر عنوان «افغانستان در مسیر تاریخ یا محکی در ارزیابی تاریخ افغانستان ... آقای سیستانی را چنین معرفی می نمایند: (اعظم سیستانی دوست نزدیک ببرک کارمل و عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی، تمام احکام را بدون در نظر داشت محتوای آن امضاء میکرد و این احکام پس از تأیید آن بوسیله این شورا، به مرحله اجراء در می آمد «حکومت های دست نشانده شوروی بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۹۳ بیش از پنجاه هزار محصل، معلم و فرهنگی کشور را زندانی و اعدام کردند و صد ها مدرسه و مسجد را آتش زدند». در مورد وظایف رسمی سیستانی، آقای فقیر ودان در اعتراف نامه یی زیر عنوان «دشنه های سرخ» چنین می نویسد: دانشمند افغانی کانديد اکادميسين «تعارفات بين پرچمی ها» در زمان ریاست شورای انقلابی ببرک کارمل، عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان بود و در این موقع از همکاران نزدیک کارمل به شمار میرفت. اما با احساس خطر، همچون کاغذ پاره یی در سمت وزش باد تغییر جهت داده و به شادمانی پرداخت و مقاله یی برضد دوست دیرینه اش یعنی کارمل نوشت. این بود که از طرف هم حزبی های سابق خود لقب پرچمی خط بینی کشیده را بدست آورد و حتی برای اینکه دست های آلوده بخون خود را از مردم مخفی نموده و آنرا سفید جلوه دهد تخلص خود را به «یوسف زی» تغییر داد ولی بعد از رفع خطر مجدداً «سیستانی» تخلص کرد.)

من در زمان تهاجم روس ناشر جریده مستقل، غیر وابسته و بیطرف آزادی بودم که به زبانهای پشتو، دری و انگلیسی به تیراژ ده هزار نسخه در امریکا و دنیا نشر و پخش می شد. در زندگی ام به جریان های سیاسی وابستگی نداشتم و هرگز کسی را به جرم خیانت ملی متهم نمی کنم چون هیچ شخص چنین صلاحیت را ندارد به استثنای آقای سیستانی که هر شخص مخالف نظر خود را به خیانت متهم می کنند. با تاکتیک های شخصیت کشی میراث دوران اقتدار خلق و پرچم هم آشنایی ندارم. اگر با کسی در مناظره ای طرف واقع شوم، اصول ادب و احترام را رعایت میکنم، به اغوا افکار نمی پردازم. سخنم را صرف از روی استدلال مطرح میکنم، چه مورد قبول واقع شود، چه نشود.

من به تاریخ نگاه تحلیلی دارم نه برخورد تکراری. طبیعت و بشریت را با تازه نگری بررسی میکنم نه با تقلید و سنتگرایی. از مشهورترین پوهنتون های امریکا دو ماستری، یک دوکتورا، و یک مافوق دکتورا در رشته های علوم سیاسی، روابط بین الدول، زبانشناسی، و تصوف و عرفان بدست دارم، در هفت پوهنتون امریکا تا سطح دکتورا تدریس کرده ام و هنوز هم در رشته علوم سیاسی مشغول تدریس هستم. از این رو در مسائل سیاسی نظریاتم کاملاً در حیطه مسلکی ام قرار دارند.

## موضوع مناظره

آیا روز آزادی افغانستان تجلیل شود یا نه؟

من بزرگترین افتخار افغانستان را «همیشه آزاد بودن» آن میدانم. در علوم سیاسی آزادی افغانستان یا هر کشور دیگر به اساس سه شرط تعیین و تخمین زده می شود:

- داشتن یک قلمرو به رسمیت شناخته شده،
- داشتن یک ملت (به معنی هویت سیاسی مردم آن)،
- و داشتن یک حکومت که از راه وراثت یا انتخابات مورد قبول اکثریت مردم باشد و از طرف دولت های دیگر به رسمیت شناخته شده باشد.

در غیر این حالت یک کشور حیثیت یک مستعمره، مستملکه، یا ملحقه کشور دیگر محسوب شده آزاد پنداشته نمی شود. افغانستان هرگز مستعمره، مستملکه، یا ملحقه کشور دیگری نبوده.

تمام اسناد بین المللی، حتی اسناد حکومت های برتانیا، افغانستان را کشور آزاد پنداشته تنها از روی چند معاهده با امیران کشور سیاست خارجی افغانستان را خصوصاً در مقابل روسیه و پارس مشروط به موافقه خود ساخته و این حاکمیت بر بخشی از سیاست خارجی افغانستان را در مقابل امدادهای مالی و نظامی با افغانستان تعهد کردند.

این اسناد به انگلیسی و دری به وضاحت و صراحت کامل به حاکمیت به سیاست خارجی افغانستان اشاره میکنند نه به مستعمره بودنش. حکومت برتانیا یا مستعمره اش، حکومت هند برتانوی، در رسمیات، القاب، یا تعاملات سیاسی افغانستان را هرگز مستعمره، مستملکه، یا ملحقه خود اعلان نکرده اند.

علاوه بر این به استناد احکام خود امیر امان الله خان که آنها را تاریخوار در مضمون اصلی ذکر کرده ام بالای همین اصطلاح حاکمیت بر سیاست خارجی افغانستان اصرار کرده که نباید تحریف میشد.

پس کشوری که همیشه آزادی داشته، چطور آزادی گرفته؟

در وصف امیر امان الله خان هر چند بگویم کم است. امیر امان الله خان استعمار انگلیس را شکست داد، نماد از مبارزات مردم جهان شد و به اروپایان نشان داد که دیگر سرنوشت مردم جهان سوم در قبضه آنها نیست. او علی الرغم اشتباهاتش یک مرد مترقی، خیرخواه، مردم دوست، و نهایت وطندوست بود، و هر افغان باید به مردانگی و شهامت او حق حرمت بگذارد. ولی امان الله خان هر چند مرد بزرگ بود، افغانستان از او بزرگتر است و نباید همیشه آزاد بودن افغانستان را قربانی توصیف های شخصی کنیم. امان الله خان استقلال حاکمیت بر سیاست خارجی افغانستان را از انگلیسها به دست آورد، نه استقلال افغانستان را.

اینکه «صدمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان» را جشن میگیرند یک مسأله سیاسی است، نه علمی. سیاسیون حق دارند چنین ادعا کنند و برای زنده نگذاشتن روحیه ملت پروری و وطن دوستی، و ایجاد حس هموطنی به چنین کاری مبادرت ورزد، در آن عیبی نیست. ولی دانشمندان و محققین باید پابند اصول علم باشند. آنها نباید صرف به خواندن تاریخ اکتفا کنند، بلکه به تحلیل تاریخ بپردازند. پس بحث ما سیاسی نیست، بلکه علمی است. در این مورد علم منطق برای ما دو گزینه پیش میکند :

۱ - اینکه ادعای استرداد استقلال افغانستان را بپذیریم که در آن صورت ناگزیریم افغانستان دوران ماقبل صد سال را مستعمره انگلیس قلمداد کنیم.

۲ - اینکه اصل همیشه آزاد بودن افغانستان را به استناد تاریخ قبول کنیم، ولی شعار استرداد استقلال را با اصلاح دوباره عبارت «حصول حاکمیت بر سیاست خارجی افغانستان» تصحیح کنیم.

آقای سیستانی حاضر است برای بزرگداشت امیر امان الله خان افغانستان را مستعمره انگلیس قلمداد کند تا ادعای استرداد استقلال افغانستان توسط امان الله خان را درست وانمود کند. من افغانستان را از امیر امان الله خان بزرگتر

میدانم، و حاضر نیستم بزرگترین افتخارش که همیشه آزاد بودن آن است به انگلیس ها تقدیم کنم. همیشه آزاد بودن که در راهش صدها هزار افغان زن و مرد خون داده اند تا این آزادی پیوسته حفظ کنند. اینکه کدام یک از این موضعگیری ها به خیانت به افغانستان دلالت میکند، خوانندگان خود قضاوت کنند.

آقای سیستانی در نوشته اش معیارهای دیگری را ذکر می کنند تا مستعمره بودن افغانستان را ثابت کنند که در همه آنها تاریخ حاضر است ولی تحلیل منطقی غیرحاضر.

مثلاً او آزادی یک کشور را به داشتن سفراء و سفارت مشروط میداند، بدون آنکه توجه کند که اصطلاح سفیر از نگاه لغوی و دیپلماسی (سفیر = در سفر) به نماینده یک کشور اطلاق میشود که برای یک مأموریت رسمی به کشور دیگری سفر میکند. سفیر یک کشور میتواند مقیم یا غیر مقیم باشد. ولی داشتن یا نداشتن سفیر به آزاد نبودن یک کشور دلالت نمیکند. افغانستان نه امروز و نه صد سال پیش در هر کشور دنیا سفیر داشت. ولی اگر از استدلال خود آقای سیستانی استفاده کنیم می بینیم که در منطق خود ناکام می ماند. او زیرکانه از سفارت نیدرمایر سفیر المان به دربار امیر حبیب الله خان چشم پوشی میکند.

پس اگر افغانستان آزاد نبود، سفیر المان چرا به کابل آمد، باید به دهلی یا لندن میرفت؟

آقای سیستانی می نویسند که قلمرو افغانستان از زمان احمدشاه بابا تا امروز تغییر کرده که گویا این به مستعمره بودن افغانستان دلالت میکند. بدون اینکه توجه کند که تغییر قلمرو و سرحد به مستعمره بودن یا آزاد بودن یک کشور دلالت نمیکند. قلمرو هندوستان در زمان مستعمره بودن آن بزرگتر از زمان آزادی آن بود. سرحدات کشورهای ترکیه، ایران امروزی، و افغانستان در صد سال گذشته و زمان ماقبل آن بارها تغییر کرده اند، ولی در همه این احوال به حیث کشورهای مستقل شناخته شده اند. افغانستان در تعیین هر سرحدش قسمتی از خاک خود را به هند برتانیوی، به پارس/ایران، به روسیه تزاری و حتی به چین از دست داده ولی آن قسمت از خاک که با تغییر ساحة متفاوت از منته مختلف افغانستان نامیده میشد دارای قلمرو مستقل، مردم آزاد و حکومت آزاد بوده است.

بعداً به مسأله شهدای راه آزادی اشاره کرده اندیشه های مغایر نظرش را اهانت به شهدای راه آزادی قلمداد میکند. آقای سیستانی باز هم فراموش میکنند که مردمان غیور که در مقابل تهاجمات بیگانگان جنگیدند برای این بود که افغانستان را آزاد نگهدارند نه اینکه آزاد بسازند. در دو جنگ اول افغان - انگلیس، انگلیسها بالای سرزمین افغانستان تهاجم کردند ولی کشور را تسخیر کرده نتوانستند و زیر اداره نایب السلطنه (وایسرای ملکه برتانیای) جز امپراطوری هند برتانیوی قرار نرفت. یک صد سال قبل حتی یک عسکر انگلیس هم در خاک افغانستان موجود نبود چون انگلیسهای جنگزده (جنگ اول جهانی) حتی توان تهاجم را نداشتند. در واقع افغانها موضع تهاجمی داشتند و انگلیسها موضع دفاعی. جنگ در وانه و تل و پیوار و اتک صورت گرفت، نه در داخل قلمرو افغانستان. من این واقعیت را باید بهتر بدانم چون اعضای خانواده ام در صف اول جبهات جنگ با انگلیسها پنجه نرم کردند. جد من لشکر سی هزار نفری اقوام وزیر و مسیت (مسعود) را در وزیرستان رهبری میکرد که اولین حملات را بالای قشون انگلیس آغاز کردند و وانه را فتح کرد. این نهایت دیده درایی است که شخصی که تا دیروز در صف لین پرستان دو آتشه نشسته بود میخواهد امروز به من درس وطن دوستی بدهد.

## نتیجه گیری:

از نوشته آقای سیستانی معلوم است که کتاب های تاریخ را ورق زده است، ولی قوه تحلیلش به علم و عینیت استوار نیست زیرا با ساده ترین اصول علوم سیاسی و اصول تحقیق آشنایی ندارد. علاوه بر آن معیار عینیت و بیطرفی را که اولین شرط تحقیق است نمیداند زیرا نوشته هایش به داشتن تعصب نژادی اش گواهی میدهد. او در باره من مکرراً می نویسد که یک پشتون نباید چنین نظر ارائه کند. یعنی اینکه تفکر و اندیشیدن مرا باید خون و عصب پشتون بودنم تعیین کند، نه عقل و ذهن انسانی ام.

مگر این خود دیدگاه تعصب اندوده او را اثبات نمی کند؟

آنچه بیشتر قابل تشویش است اینکه آقای سیستانی اندیشه مغایر و مخالف نظر خود را با توهین جواب میدهد، نه به منطق. او این توهین و تحقیر را در لفافه «وطنپرستی» پوشانیده به خوانندگان عرضه میدارد و افکار دیگران را در اغفال اغوا می کنند.

# صدین سال استرداد حاکمیت بر سیاست خارجی افغانستان مبارک باد



دکتور زمان ستانیزی

استاد علوم سیاسی در پوهنتون دولتی کلیفورنیا

### تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "ارشیف" شان رهنمائی شوند!

از کج فهمی تا کج قلمی

[Stanizai\\_zaman\\_az\\_kadj\\_fahmi\\_taa\\_kadj\\_qalami.pdf](http://Stanizai_zaman_az_kadj_fahmi_taa_kadj_qalami.pdf)